



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۱

موضوع کلی: امتثال حکم

مصادف با: ۲۳ جمادی الثانی ۱۴۳۳

موضوع جزئی: نظریه حق الطاعه (فرق بین قطع و غیر قطع طبق این نظریه)

جلسه: ۱۰۹

سال: سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

در جلسه گذشته پیرامون فرق بین قطع و غیر قطع بنا بر مسلک حق الطاعه مطالبی را بیان کردیم لکن با توجه به اینکه سؤالاتی مطرح شد و همچنین بخش زیادی از جلسه ضبط نشده بود این بحث را تکرار می‌کنیم تا سلسله مباحث، حلقه مفقوده نداشته باشد. عرض شد با اینکه طبق مسلک حق الطاعه ظن و شک و وهم به تکلیف هم مثل قطع به تکلیف از نظر عقل لزوم امتثال دارند و از این جهت قطع و غیر قطع مشترکند اما در عین حال تفاوت‌هایی هم بین قطع و غیر قطع وجود دارد:

فرق اول:

فرق اول این است که قطع را نمی‌توان از منجزیت تجرید کرد؛ یعنی منجزیت از قطع به تکلیف تفکیک ناپذیر است ولی ظن و شک و وهم قابل تجرید از منجزیت هستند؛ به عبارت دیگر مولی نمی‌تواند با صدور ترخیص، مخالفت قطع را تجویز کند و اجازه مخالفت با قطع را بدهد چون این کار مستلزم محال است. اینکه می‌گوییم منجزیت را نمی‌شود از قطع به تکلیف منفک کرد معنایش این است که مولی نمی‌تواند به مکلف بگوید اگر قطع به تکلیفی پیدا کردی در عین حال می‌توانی با این قطع مخالفت کنی بلکه تنها کاری که مولی می‌تواند انجام دهد این است که قطع قاطع را از بین ببرد؛ یعنی در یقین او خدشه وارد کند نه اینکه با حفظ قطع و یقین، اجازه مخالفت با قطع را بدهد.

حال سؤال این است که چرا ترخیص در موارد قطع به تکلیف محال است؟

شهید صدر می‌گوید چون این ترخیص و اجازه مخالفت با قطع، یا حکم واقعی است یا حکم ظاهری که هر دو باطل است؛ یعنی ترخیص نه می‌تواند حکم واقعی باشد و نه حکم ظاهری لذا نتیجه این می‌شود که در موارد قطع به تکلیف، ترخیصی از ناحیه مولی وجود ندارد به این معنی که مولی نمی‌تواند مخالفت با قطع را تجویز کند.

اما فرض اول که ما ترخیص را یک حکم واقعی بدانیم محال است چون تکلیف واقعی طبق فرض مقطوع به است و ما فرض کردیم که قطع به تکلیف واقعی وجود دارد؛ یعنی مکلف یقین دارد خداوند متعال تکلیفی را در لوح محفوظ برای او معین کرده حال اگر خود ترخیص و اجازه مخالفت با قطع یک حکم واقعی باشد معنایش این است که شارع در این مورد اباحه واقعی قرار داده باشد و این مستلزم اجتماع ضدین است، از یک طرف ما یقین داریم خداوند متعال نماز جمعه را

واجب کرده و قطع ما منجز تکلیف است یعنی بر مخالفت با این تکلیف عقاب و بر موافقت آن ثواب مترتب می‌شود و از طرف دیگر اگر ملتزم شویم به اینکه شارع اجازه مخالفت با یقین و قطع را داده و خود این ترخیص یک حکم واقعی باشد معنایش این است که می‌توانی نماز جمعه را نخوانی و بر مخالفت با نماز جمعه عقابی مترتب نشود و این اجتماع ضدین است که در باب احکام تکلیفیه محال است (البته این مطلب را شهید صدر می‌گوید و گرنه ما قبلاً عرض کردیم که بین احکام تکلیفیه خمسه تضادی وجود ندارد).

اما فرض دوم هم که ترخیص شارع و اجازه مخالفت با قطع را یک حکم ظاهری بدانیم باطل و محال است چون در موضوع حکم ظاهری شک در حکم واقعی اخذ شده و اساساً حکم ظاهری هنگامی ثابت است که ما نسبت به حکم واقعی شک داشته باشیم؛ مثلاً زمانی برائت جاری می‌شود که نسبت به حکم واقعی شک داشته باشیم، حال که معلوم شد در موضوع حکم ظاهری، شک در حکم واقعی اخذ شده سؤال این است که آیا در موارد قطع به تکلیف می‌توان ترخیص و اجازه مخالفت با قطع را به عنوان یک حکم ظاهری از طرف شارع قلمداد کرد؟ قطعاً پاسخ منفی است برای اینکه موضوع حکم ظاهری شک در تکلیف است و ما اصلاً اینجا شک در تکلیف نداریم بلکه قطع به تکلیف داریم، پس ترخیص و اجازه مخالفت با واقع به عنوان یک حکم ظاهری هم از طرف شارع محال است.

با توجه به اینکه هر دو فرض مذکور باطل شد؛ یعنی ترخیص در موارد قطع به تکلیف نه به عنوان حکم واقعی و نه به عنوان حکم ظاهری جایز نیست، معلوم می‌شود که قطع همواره منجز است و منجزیت از قطع جدا و منفک نمی‌شود و به هیچ وجه شارع نمی‌تواند با صدور ترخیص، مخالفت با قطع را تجویز کند. پس نتیجه این شد که در مورد قطع امکان صدور اجازه مخالفت از طرف شارع وجود ندارد و شارع به هیچ وجه نمی‌تواند بگوید: ایها الناس شما می‌توانید با قطع خود مخالفت کنید و به آن عمل نکنید.

اما در مورد ظن و شک و وهم، شارع می‌تواند ترخیص به مخالفت با این سه را بدهد؛ یعنی اگر کسی ظن یا شک و یا وهم نسبت به تکلیف پیدا کرد شارع می‌تواند اجازه دهد مکلف با ظن یا شک و یا وهم خودش مخالفت کند. پس بنا بر مسلک حق الطاعة عقل در هر چهار مورد؛ یعنی قطع، ظن، شک و وهم امثال را لازم می‌داند و لزوم امثال، مشترک بین قطع و غیر قطع است اما تفاوت‌هایی بین قطع و غیر قطع وجود دارد که فرق اول این است که در موارد قطع به تکلیف شارع نمی‌تواند اجازه مخالفت با قطع را بدهد و ترخیص صادر کند اما در سه مورد دیگر؛ یعنی ظن، شک و وهم شارع این امکان را دارد که به هر دلیلی اجازه ترک تکلیف مظنون و مشکوک و موهوم را صادر کند؛ یعنی ترخیص ظاهری در مورد غیر قطع امکان دارد چون در موضوع ترخیص به عنوان یک حکم ظاهری، شک (شک به معنای اعم) اخذ شده و در تکلیف مظنون و مشکوک و موهوم هم این شک وجود دارد یعنی شارع می‌تواند به مکلف بگوید اگر تکلیف، مظنون یا مشکوک یا موهوم بود می‌توانی آن را ترک کنی و شارع می‌تواند عدم اهتمام خودش را نسبت به این موارد اظهار کند. اینکه شارع این کار را کرده یا نه بحث دیگری است، ما فعلاً از دید عقل می‌گوییم شارع می‌تواند چنین کاری را بکند، ضمن اینکه عقل می‌گوید

تکلیف مظنون و مشکوک و موهوم واجب الإمتثال است اما در عین حال عقل می‌گوید شارع این امکان را دارد که نسبت به غیر قطع؛ یعنی ظن و شک و وهم ترخیص صادر کند اما در مورد قطع نمی‌تواند چنین ترخیصی داشته باشد.

فرق دوم:

این فرق که در واقع مبتنی بر فرق اول است یا نتیجه فرق اول محسوب می‌شود این است که منجزیت قطع، مطلق است؛ یعنی مشروط به هیچ شرطی نیست اما منجزیت غیر قطع (ظن، شک و وهم) معلق و مشروط است؛ یعنی منجزیت ظن و شک و وهم مشروط است به اینکه ترخیص ظاهری در ترک احتیاط احراز نشود چون طبق نظریه حق الطاعة ظن به تکلیف، شک در تکلیف و وهم نسبت به تکلیف مستلزم احتیاط است؛ یعنی از دید عقل در هر سه مورد امتثال لازم است ولی این وجوب امتثال یا به عبارت دیگر منجزیت این سه مشروط به این است که خود شارع اجازه ترک نداده باشد و برائت شرعی از ناحیه شارع وارد نشده باشد وگرنه اگر شارع اجازه ترک احتیاط و ترک امتثال بدهد جایی برای حکم عقل به لزوم امتثال در موارد احتمال تکلیف نیست چون حکم عقل از اول مشروط بوده؛ یعنی عقل می‌گوید هر جا که احتمال تکلیف را بدهی امتثال لازم است به شرط اینکه ترخیص ظاهری احراز نشده باشد لذا گفته می‌شود منجزیت غیر قطع (ظن، شک و وهم) معلق و مشروط است اما منجزیت قطع مطلق است.

فرق سوم:

فرق سوم این است که قطع هم در جانب تنجیز حجت است و هم در جانب تعذیر بر خلاف سایر مراتب؛ یعنی ظن و شک و وهم که صرفاً در جانب تنجیز حجت هستند. در مورد قطع مطلب کاملاً روشن است، اگر انسان یقین به تکلیفی پیدا کرد این تکلیف منجز است یعنی قطع موجب تنجیز آن تکلیف است؛ بدین معنی که بر مخالفت این تکلیف عقاب و بر موافقت آن ثواب مترتب می‌شود. قطع معذر هم هست؛ یعنی اگر انسان در مواردی یقین به عدم تکلیف پیدا کرد؛ مثلاً قطع پیدا کرد نماز جمعه در روز جمعه واجب نیست ولی فی الواقع تکلیف ثابت بود و نماز جمعه واجب بود در این صورت با اینکه مکلف در قطع خودش اشتباه کرده و به خطا رفته ولی قطع برای او معذر است؛ یعنی عقاب نمی‌شود و عقاب او بر مخالفت با تکلیف واقعی با توجه به اینکه قطع به عدم تکلیف داشته جایز نیست، پس قطع به تکلیف علاوه بر اینکه منجز است معذر هم می‌باشد.

اما در مورد ظن و شک و وهم فقط منجزیت ثابت است یعنی اگر مکلف ظن به تکلیف پیدا کند و یا شک و یا حتی وهم نسبت به تکلیف پیدا کند در این صورت ظن و شک و وهم فقط منجز تکلیف هستند؛ یعنی تکلیف برای مکلف لازم الإمتثال است و بر موافقت تکلیف ثواب و بر مخالفت تکلیف عقاب مترتب می‌شود لکن این سه معذر نیستند؛ یعنی اگر مکلف ظن یا شک و یا حتی وهم به عدم تکلیف پیدا کند و بر اساس این ظن و شک و وهم تکلیف را ترک کند و بعد معلوم شود که در واقع تکلیف ثابت بوده است؛ مثلاً شک در وجوب نماز جمعه در روز جمعه داشته باشد یا احتمال ضعیف بدهد که نماز جمعه واجب نیست در حالی که در واقع نماز جمعه ثابت بوده است، در این صورت اگر به استناد این ظن و

شک و وهم تکلیف را ترک کند ولی به حسب واقع تکلیف ثابت باشد مکلف بر ترک تکلیف عقاب می‌شود و ظن و شک و وهم به عدم تکلیف مثل قطع به عدم تکلیف معذّر نیست چون وقتی احتمال عدم تکلیف را می‌دهد کماکان در طرف مقابل احتمال تکلیف هنوز هست. لذا ادعا شد که قطع هم در ناحیه تنجیز و هم در ناحیه تعذیر حجت است به خلاف غیر قطع (ظن، شک و وهم) که فقط در ناحیه تنجیز حجت هستند.

حال سؤال این است که چرا طبق مسلک حق الطاعة قطع هم منجز است و هم معذّر ولی ظن و شک و وهم صرفاً منجز هستند و معذّر نیستند؟ سرّ این مطلب این است که حق الطاعة همان گونه که قبلاً هم اشاره شد شامل موارد قطع و یقین به عدم تکلیف نمی‌شود؛ یعنی تنها موردی که از نظر عقل لزوم امتثال ندارد موردی است که انسان یقین به عدم تکلیف داشته باشد؛ به عبارت دیگر خروج این مورد؛ یعنی قطع به عدم تکلیف از دایره حق الطاعة و حق المولوية خروج تخصصی است. پس اشکال نشود که شما وقتی موارد یقین به عدم تکلیف را از دایره مولویت خارج می‌کنید تبعیض در مولویت خواهد بود چون در پاسخ خواهیم گفت این تبعیض و تفصیل نیست چون خروج این مورد از دایره حق المولوية و حق الطاعة خروج تخصصی است.

وجه اینکه موارد یقین به عدم تکلیف از دایره حق الطاعة تخصصاً خارج است این است که در جایی که انسان یقین به عدم تکلیف دارد مولویت هیچ محرکیتی برای انسان ندارد؛ چون عقل بخاطر حق اطاعت و مولویت می‌گوید باید دستور مولی اطاعت شود و حتی اگر انسان احتمال وجود تکلیف را هم بدهد طبق نظریه حق الطاعة باید امر و دستور مولی را اطاعت کند اما در جایی که انسان یقین دارد مولی دستوری ندارد حق المولوية و حق الإطاعة نمی‌تواند محرک انسان به سمت انجام عمل و امتثال دستور باشد لذا حق الطاعة در مورد یقین به عدم تکلیف به هیچ وجه نمی‌تواند مستلزم اتیان به تکلیف از نظر عقل باشد و محال است در جایی که انسان یقین به عدم تکلیف دارد مولویت، انسان را به سمت انجام آن عمل تحریک کند و وقتی مولویت نتواند محرکیت داشته باشد پس امتثال تکلیف مقطوع العدم از نظر عقل معنی ندارد.

سؤال: اگر مورد شک از موارد تردید بین وجوب و حرمت باشد؛ یعنی مکلف شک داشته باشد که فلان تکلیف واجب است یا حرام طبق نظریه حق الطاعة چگونه باید امتثال کند؟

استاد: بحث ما در شک یا ظن یا وهم نسبت به اصل تکلیف است که طبق نظریه حق الطاعة، عقل می‌گوید باید تکلیف مظنون و مشکوک و موهوم هم امتثال شود ولی موردی که شما مطرح کردید که مکلف شک نسبت به وجوب یا حرمت داشته باشد از موارد دوران بین محذورین است که در آنجا هم عقل می‌گوید باید امتثال شود ولی خود عقل می‌گوید کیفیت امتثال به نحو تخییر است.

«والحمد لله رب العالمین»